

غرب شناسی اصولی و غربزدگی فضولی

پزشگان حاذق نه بیماران ناطق

ایجاد مدینه فاضله آرزوی همه متفکرین در عصور مسلسل تاریخ بوده و هست و همه طرحها و نقشهها عنوان ظاهری آن (مدینه فاضله) یا بزبان عصر ما (نظام نوین) برمبانی ایجاد همین مدینه فاضله است - صفوف برجسته و چشمگیر معماران مدینه فاضله نخست پیامبران - آنگاه حکیمان سپس عارفان بوده اند از شرایع آسمانی و صحف ربانی - کتاب حکمت فلاسفه - اشراقیات عرفا آثار بسیاری در دسترس داریم لیکن درعین انفکاک وجدائی و استقلال هر یک از ادیان بافرقهها و شعوب فراوان آن ، همچنین مسیر متغیر و رنگارنگ مکاتب فلسفی و چهره های متضاد و گوناگون و ناسازگار آن و نیز جذبات دلپذیر ولی متلاطم و ژرف عرفان همه بر این محور دور میزند که بشر بمقام انسانیت برسد تقوی و فضیلت و محبت و معرفت و اخلاق و عشق شعار او باشد و با تفاوت های زیادی که در انواع تعالیم راهنمایان مذکور بر بنای اساس و بنیاد آدمیت مشهود است اگر از الفاظ بگذریم و بدمعنی گزائیم لب سخن و حاصل کلام و مطلب این است که جهان باید محیط عدل و داد سرزمین عشق و بیکرنگی گزار مودت یا بمعنی کاملتر بهشت موعود باشد .

چون موضوع جمعیت (اخوان الصفا) که در شماره های گذشته پیش آمد نمود بالفعل تا اکمال مطالعه که هدف و آرمان و عاملان و معماران گمنام و حقیقی آنان کیانند به بحث مدینه فاضله که کانون اصلی تلاش علمی (برادران یکدل) بوده است و اینکه صفاکیشان همزمان ما چه مذهب و طریقی را برای بنای (نظام نوین) یا مدینه فاضله

باید درپیش گیرند توجه بمسائل ذیل ضروری است .

در تاریخ فلسفه دومعمار نامی یکی باستانی (افلاطون) قرن چهارم قبل از میلاد و دیگر فرنسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶م) وجود یافته افلاطون نخست بنام (سقراط حکیم) بحث های حکیمانهای در کتاب (جمهور) مطرح نموده و از تعاریف طولانی عدل ، آزادی معنی ظلم وستم آغازمطلب کرده و موضوعهای مختلفه ای را بمیان آورده آنگاه از امکان زمامداری فلاسفه سخن رانده بعد بعلل انحطاط جامعه و نسل انسان عطف عنان مینماید و در کتاب پنجم به پی ریزی شهر و ایجاد طبقات ممتازه از لحاظ انواع مشاغل و لزوم پرورش اشخاص برای تصدی کارها میپردازد که از لحاظ معنی و سیر زمان با هفت خوان رستم چندان اختلافی ندارد و غالب افکار برای تجدیدنسل و سایر منافع که امروز در جهان مورد بحث است از این کتاب الهام میگردد با جزر ومد افکار و اندیشه های اشرافی و مادی که در حکم پیوند روشنائی و تاریکی و بیرون آوردن شتر از سوراخ سوزن است در این کتاب وجود دارد .

مکتب افلاطون از لحاظ مخالفت جدی با طبیعت و حکمت خلقت بشروفقدان اصل حریت در تعلیم و تربیت از تمام جهات مورد انتقاد حکیمان واقع شده و خود حکیم نیز از پیاده کردن قانون و مواد برنامه خویش و مطابقت دادن گفتار یا کردار درماننده و مطرود گردید زیرا نقشه او عوامل عشق و جنب و جوش را تبدیل به يك تابلوی ثابت و بی حرکت مینمود ولی با همه این احوال افلاطون سخنان نغز و بدیع فراوان دارد و اشتباه او این است که انسان را (که بعقیده او زبده وجود و نخبه عالم امکان است) در عمل در حکم قطعه سنگی دانسته و بدست پیکر تراشائی داده که جنبه عقلی و اراده و عشق و طبع آزاد او را نادیده انگارند بنابراین مصداق (کوسه و ریش پهن) بمیان می آید و جامعه آدمی بازیچه نظرات و پندارها و تخیلات ناسازگار

افراد نامجوی قرار میگیرد و همه اصول کتاب پنجم افلاطون مغایر مطالب ارزنده کتابهای ده‌گانه اوست اما چون در روزگار ما بعثت فرضیه اقتصادی (روبر مالتوس) و هراس عمومی از فزونی نفوس بر نامد تجدیدنسل مورد توجه واقع شده سعی زندگان این است که دروازه ورود را برای آیندگان و قلت شرکاء به بندد! و این فکر از مغرب زمین بسوی شرق آمده.

بدون تردید ما نیازمند کسب علم و دانش و صنعت از دیار مغرب زمین هستیم اما نه بر اصل اینکه ظاهراً باطناً و روحاً جسماً فرنگی شویم.

اما مدینه فاضله فرنسیس بیکن به عقل و طبع و آزاد و شریف انسانی نزدیکتر است.

فرنسیس بیکن از داستان باستان مبنی بر اینکه سرزمین وسیع و آبادی در اقیانوس اطلس بنام (اتلانسیس) وجود داشته که در ژرفنای دریاهاى مغرب فرورفته است اتلانسیس قوی را در نظر گرفته و درباره این کشور پنداری مینویسد.

« در آنجا طبقه حاکمه معدودند - آنها ، یعنی حاکمان نمیخواهند بر مردم حکومت کنند بلکه میخواهند بر طبیعت و جهان حاکم باشند - میخواهند دائره توانائی و علم بشر را گسترش دهند - بدر از اشیاء و بعلم و خواص آنها واقف گردند - میخواهند از همه جهات مقتدر باشند - در علم پزشکی و جراحی پیشرفت شایان کرده‌اند و از قدرت آب در صنعت استفاده مینمایند در هوا و زمین و اعماق دریا سهولت سفر میکنند و همه نوع وسائل نقلیه دارند - شیوه و برنامه اقتصادی آنها این است که عرضه و تقاضا را در میزان معتدل و لازمی موازی میسازند تجارت خارجی ندارند تا برای بازاریابی همیشه آماده جنگ باشند - آنچه تولید میگردد در خور نیاز است و مصرف میشود و آنچه مورد لزوم است تولید میشود - مردم برگزیده و متکبر میان آنها وجود ندارد

حکومت مردم بر مردم در تمام شئون حیاتی سازی و جاری است - هر فردی برتری و شهرت خود را در دانش میجوید و در عمل در مقام اثبات برمیآید - بدون علم کسی لب به سخن باز نمیکند و اگر دعوی نمود باید برهان و دلیل معقول و یا محسوس بیاورد - صاحب نظر جز دانشمند نیست - معماران ، منجمان ، زمین شناسان و عموم طبقات عالمان از نظر علمی آزاد و در رهبری جامعه همکار و همداستانند ...

از زبان یکی از ساکنان این جزیره آباد میگوید : «بازرگانی ما برای طلا و نقره و جواهر و غله و خواربار نیست - مسافرت در جهان و اکتاف آن عنوان بازرگانی فضل و دانش دارد .

ما در میان اقوام متمدن خارجی بدون تحصیل عنوان نمایندگی در مدت معلومی بسر میبریم زبان و علوم و صنایع آنان را فرا میگیریم ، البته چیزهای تازه و ارزنده به میهن خودمان میآوریم - چیزهایی که ما را در بر نامه خودمان موفق سازد نیرو بدهد و راه ترقی و تعالی را برایمان باز کند - و این سفرهای علمی در هر ۱۲ سال با پیوستگی ادامه دارد .»

بنای مدینه فاضله (فرنیس بیکن) بر پایه عقلانی و طبایع انسانی و نفوس زکیه طرح ریزی شده در آن پندار و تخیلات راه ندارد - فشردد و موجز و اساس آن بر تخری حقیقت و خیر اعلی و مطلق است .

اما مدینه فاضله افلاطون عبارت است از شست و شوی مغزی و خنثی نمودن طبیعت بشری و جایگزین ساختن طبع ثانوی بر اساس تعلیم و تربیت و جبر قانونی و این عمل درست مشابه داستان آن زنی است که بنا بد روایت یا حکایت (ازوپ) نخست گربه بوده و بعد بد صورت زن در آمد و تا وقتی آرام و هودب بود که موشی پیدا نبود ولی همینکه موشی پیدا میشد طبیعت گربه در وی بروز میکرد و عقیده

(بیکن) این است که الزام و اجبار طبیعت را قویتر میکند و آموزش و پرورش باید حد اعتدال را در حفظ طبایع مراعات کند .

تفاوت و امتیازاتی فراوان میان افراد و جمعیت‌های بشری موجود است بدین لحاظ نمیتوان مبادی ملل را نادیده انگاشت و اصول جدیدی برای تکوین قائم‌مقام آن قرارداد .

بنابراین در تعلیم و کسب معارف جدید طریقه صحیح این است که ممیزات قومی ، خواص بدنی و سوابق تاریخی ملل مورد توجه واقع شود . البته صنایع و پیشه‌ها مورد بحث این مقوله نیست زیرا علوم اصل مشترکی در جهان داشته و دارد ولی مؤثرات معنوی و احساسات و عادات و سنن و خصایص روحانی چسبندگی با علوم مادی ندارد و این دورا باید از هم جدا نمود وظیفه ما این است که مانند (اخوان‌الصفا) در مباحث اخلاقی عمیق و اصالت ملی خود را حافظ و نگاهبان باشیم . البته در تمدن غرب هر چه بخواهید وجود دارد ولی ما باید در مقام انتخاب در حدود مقتضیات موروثی خود باشیم - این تمدن مرکب از اجزاء مختلفی است گاهی همه با هم پیوسته و انفکاک ناپذیر - زمانی جدا با چهره‌های مشخص و ممتاز - در این تمدن مادیات در حد عالی و قالب جمادی دیده میشود ولی معنویات و علم و اخلاق و ایمان هم بچشم میخورد تمدن غرب اقیانوس عجیبی است در حال طوفان هولناک و ویرانگر - تندرو و بی‌عاطفه هر چه سر راهش معدوم میسازد - شهرها را بمباران می‌کند در مقام صلح برای اینکه اصالت قومی و ملی جامعدهای را ریشدکن کند با حال نرمی و انعطاف با پنبه سر میبرد او را از چنگال گرگ و استعمار نجات میدهد اما خود کارد بحلقش میگذارد بادو حالت متفاوت پیش میرود که شناسائی هدف و مقصودش برای آنانکه چشمگیر او شده‌اند امکان ناپذیر است برای اینکه بیماری راحتی در

سالخوردگی از اجل محتوم رهایی بخشد دل و قلوبه او را عوض میکند ، خون تازه در رگپایش بجریان میاندازد شب و روز آزمایشگاهها مواد شیمیائی را برای تداوی امراض درمان ناپذیر مورد آزمون روی جانوران و در معرض تجربه قرار میدهند - در بیمارستانها تا آخرین سرحد امکان - بلکه بالاتر از بالاتر - برای بیماری که در حال اختصار است کوشش و علاقه دارند اما زمانی شهرهای آباد را در لحظه واحد و نفوس بی شمار معدوم میسازد - همه چیز را با تکنیکهای خاص تجزیه میکنند - قوانین همبستگی و صور رنگارنگ حیات و طبیعت را بررسی مینمایند - بالاخره همه و همه دانشمندان و محققان در صفوف مختلفه در مسائل مادی لحظه ای فارغ از غور و ژرف بینی نیستند - خستگی و عطالت در قاموس آنها راهی ندارد - عاشقند و عاشق در راه معشوق از هر خاری که به پایش بخلد لذت میبرد - آنها معتقدند هر فردی از انسان شخصیتی دارد ، اندیشه و نبوغ و فکری در او پنهان است باید شرایط خاص زندگی محیط را برای او آماده ساخت بذری که در او ریشه و ساقه و شاخه و گل و میوه مکتوم است زمین خوب ، آفتاب درخشان ، آب و باران و باغبان و کشاورز می خواهد تا با ثمر و بارور شود - تا ودایع ربانی او بظهور برسد تا اعمال روانی و سلولهای مغزی او موزون شود - در مسائل روحی و ایمانی نیز آثاری بدیع و نغز از آنجا بفرهنگ بشر عرضه میشود - یعنی تمدن غرب تنها در دروی کارخانه های غول پیکر و هیاهوی چرخها و دنده ها - مغازه ها ، بانکها - آپارتمانها و عمارات مجلل درخیا بانهای بزرگ - کاخهای باشکوه غرق در گل و چمن - ترن و کشتی های اقیانوس پیما و هواپیمای مافوق صوت - اتومبیلها ، تلگراف ، رادیو ، تلویزیون ، تلفن و تصاویر برقی و ماهواره سینماها ، تاترها - ورزشگاهها - کلوبها - مهمانخانه های بزرگ و مد لباس و آرایشگری و بالاخره انواع نعمات و خوشیها و مستی و بی خودی و غرق در بی خبری محصور نمانده

بلکه معنویت هم در آنجا در حال رشد و میوه دادن است .

بیهوده نبوده بود که محققان و کاشگران اروپائی و آمریکائی سرزمین‌های خفته‌ای که در قرون خالیه نهفته بودند حفاری کردند و از یابا بنهای سوزان و ماهورها گذشتند رنج تشنگی را دیدند تپه‌ها و زمین‌ها را شکافتند همد آثا تاریخی را در سرزمینهای یونان و روم و مصر و بین‌النهرین و ایران حفاری کردند تاریخ تمدن را از جهت غرب بسوی آینده درخشان راهنمائی کردند و از جانب شرق تا اقصی نقطه را پیمودند .

این تمدن در برابر ما تجلی دارد، چهره‌های خوب و بد، زشت و زیبا، کینه و خصومت و خشم و بیرحمی - عاطفه و محبت و صلح و صفا و انسان دوستی با آسمان می‌رود تا ماه و مشتری را در آغوش میکشد . اما از تسلیحات اتمی هم خودداری نمیکند و اگر روزی هوارا پس نبیند اندیشه ندارد که شهرهای آباد را با همه زیباییها و ثروت و تمدن و نفوس انسانی در یک چشم بهم‌زدن مانند هیروشیما و ناکازاکی از صفحه خاک بمغاک نابودی بکشاند زمین را لم یزرع کند - خاک را بمیراند - جنگلها را که حافظ زمین از سرما - خشکی - طوفان، سیلاب و ریگهای روان هستند و عامل ریزش باران مبدل به کویر سازد و دنیا را از نعمت برف و باران محروم دارد .

پس این که در کودکی بما میگفتند : شهر شهر فرنگ هفتاد و دورنگ - بیان اساسی و از روی واقع بینی بوده است - گروه بیشماری هستند که جز خوردن و پوشیدن و از غریزه جنسی بهره گرفتن آرمائی ندارند - اینها غیر از ملباس - آرایشگاهها - عیشهای زیرزمینی ، قمار بازی و رقص در اماواج رنگارنگ و صدای تحریک کننده موسیقی و خواندن مجله‌های سینمائی و هم آغوشی و تمتع شهوانی چیزی نمیدانند - همه چیز آنها منابع مادی است و بسیاری از منابع سوداگری و زریابی بر محور این گروه چرخ میزنند - گانگستری و دزدیهای شگرف و جنایات و خدعه و نیرنگ مولود این زندگی

است که اوراق رنگین و افسانه‌ها بقدرت این اعمال نیرو می‌بخشد .

گروه بسیاری از عالم نمایان و تازه بدوران رسیده‌ها و مغزهای خام وجود دارند که شعبده‌بازها و نیرنگها و سحر و جادوی همرنگ تمدن را با الفاظ و پوشاک علمی درانظار در معرض نمایش می‌گذارند و ساده لوحان را در راه دانش و بینش گمراه می‌کنند. و در تغییر خلقت و حالت مخلوق کوشا شده‌اند ! !

مزدوران استعمار و تربیت یافتگان مکاتب مغالطه و سفسطه در همه این چهره‌های هفتاد و دو رنگ فعالیت دارند .

برای ما در این بحث يك مسأله پیش می‌آید غرب شناسی نه غرب زدگی .

غرب زدگی طالب تسلیم بکلی در برابر تمدن غرب است و می‌گوید باید ظاهرأ باطنأ روحاً جسمأ فرنگی شد .

غرب شناس مانند شناگر ماهر و غواصی توانا کف‌های روی دریا را کنار میزند و با همه وسائلی که در ژرفنای اقیانوس نگاهبان حیات اوست مجهز میشود و آنچه در قعر آب گرانمایه و در شاهوار است انتخاب میکند و با خود می‌آورد . و این همان روش ژرف بینان کشور اتلانتیس فرنیس یکن است .

با توجه باینکه غرب همه چیز دارد - ما خود نیز بسیار چیز داشته و داریم چیزهاییکه ما از غرب میخواهیم علوم و صنایع است اما نه برای ابد و نه برای اینکه نوار ضبط صوت باشیم بلکه برای جذب دانشهایی که خود در آینده نزدیک در هر رشته ممدوح آن اصالت پیدا کنیم زبان و ملیت و اعتقادات و سنن موروثی و مبادی خاص دانستنیهای ملی که ارکان اساسی مدنیت و موجودیت قومی ما بوده باید استوار بماند سرگرمی بیهوده برای واژه سازی و تغییر لغت‌های مفهوم به الفاظ نامأنوس ، اتلاف وقت در باره بسیاری از مطالب که رنگ زیبایی علمی بآنها زده میشود ، ما را از کاروان

ترقی که در کار تسخیر افلاک است دور میسازد - چد حاصلی دارد مثلث را سه گوشه و مبتداء را نهاد - و خبر را مبدل به گزاره کنیم اما از سوی دیگر سویر مارکت ، اورژانس و صدها کلمات دیگر را وارد زبان روزانه خودمان نمائیم - چه سودی دارد بنیان محکم و اصول فصیح و بلیغ و زبان گویای نثر و لطائف دلپذیر نظم را دگرگون سازیم برای آنکه کودکان نو زبان را شاعر و دانشمند قلمداد کنیم - اگر ستایش هنر ستوده است باید نخستین بار صانع و آفریدگار و هنرپروری را نیایش نمود که بدون قلم و رنگ از دل ذره کوچکی در درون خاک هزاران الوان بدیع در فصول مختلفه در نمایشگاه طبیعت بجلوه در میآورد نه آنکه جوکیهای خودمانی را که در قالب مراثضان در آمده صور تگری و نقاشی و موسیقی را درهم و برهم و آشفته ساخته اند یا چرند و پرند بهم میافند عنوان آفریننده و رسالت بدهیم اینگونه هنر پروریها داستان آب نبات گذاردن در دهان نوباوگان است و وقت ما عزیز و گرامی نیست بنا بر این باید برای غرب شناسان قدر و منزلتی بوجود آید نه برای غرب زدگان .

باب الوفا

وفا غایت وفاق است و وقایت میثاق است . وفا دستگاہ مشتاق است و پایگاه عشاق است . وفا یایه اخلاص است و پیرایه اهل اختصاص است و سر خویش نهفتن است و سر دوست ناگفتن است . وفای عام پیداست و وفای دوست جداست . وفای عام آنست که دوست را باشد و وفای خاص آنست که با یاد دوست باشد .

(خواجہ عبداللہ انصاری)